

## رابطه عدالت و پیشرفت در دولت دینی

از منظر علامه محمدتقی مصباح یزدی

تدوین: قاسم شبان‌نیا\*

### چکیده

طرح گفتمان عدالت و پیشرفت در دولت دینی، که در دهه چهارم انقلاب اسلامی مورد تأکید مقام معظم رهبری قرار گرفت، مستلزم شناخت مناسبی از روابط میان عدالت و پیشرفت است، در صورتی دولت، مصداقی از عدالت به معنای «وضع کل شیء فی موضعه» یا «اعطاء کل ذی حق حقه» را محقق می‌سازد که به وظایف خود جامعه عمل پوشاند؛ عدالت به همین معنا، نه تنها با پیشرفت در تضاد نیست، با آن همسو است به طوری که در دولت اسلامی عدالت‌محور، باید بیشترین افراد به بهترین کمالات دست یابند. در واقع، اگر دولت همه تلاش خود را صورت دهد تا بیشترین افراد به بالاترین سطح کمالات، به ویژه کمالات اخلاقی، فرهنگی، معنوی و الهی دست یابند، در این صورت، چون حق مردم را به آنان داده است، عدالت را محقق ساخته است. بنابراین، اگر پیشرفت به مفهوم اسلامی آن در نظر گرفته شود و شامل پیشرفت‌های معنوی نیز گردد و عدالت هم به معنای اعطای حق به هر گروه یا فرد مُحِق در نظر گرفته شود، در این صورت، یکی از حقوق، فراهم ساختن زمینه‌ها و امکانات لازم برای نیل به پیشرفت‌های معنوی جامعه است. در اینجا نه تنها تزاممی میان پیشرفت و عدالت پیش نمی‌آید، بلکه پیشرفت در جهت عدالت قرار می‌گیرد. کلید واژه‌ها: عدالت، پیشرفت، رابطه، دولت دینی، کمال مادی، کمال معنوی.

## مقدمه

در طول تاریخ آنگاه، که درباره علوم انسانی و ارزش‌ها بحثی به میان آمده، همواره مفهوم «عدالت» از مفاهیم کلیدی بوده است. در فلسفه غرب و از زمان سقراط، مفهوم «عدالت» همواره یکی از مفاهیم کلیدی به شمار می‌رفته است. پس از او، افلاطون و ارسطو نیز جایگاه خاصی را برای عدالت در نظر گرفته‌اند. در ادیان الهی، به خصوص در اسلام و به ویژه براساس مذهب عدلیه، عدالت نیز از جایگاه ممتازی برخوردار است. به هر حال، عدالت از مباحث بنیادین اسلام است، چنانکه عدل، در زمره اصول دین به شمار می‌رود.

از سوی دیگر، بحث از پیشرفت نیز همواره مورد توجه اندیشمندان بوده و از قدمت فراوانی برخوردار بوده است. با توجه به این دو مطلب، بحث از رابطه میان عدالت و پیشرفت به ویژه جایگاه این بحث نیز اهمیت می‌یابد. بحث از رابطه عدالت و پیشرفت در دولت دینی، از مباحث پر اهمیت و در نوع خود، از اصلی‌ترین، پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائلی است که در حوزه فلسفه سیاست، فلسفه اخلاق و بعضی از رشته‌های دیگر مطرح است. در طول تاریخ، به ویژه در عصر اخیر، به خصوص در مغرب زمین، تلاش زیادی برای بررسی و تحقیق پیرامون جوانب این مسائل صورت گرفته است که به نوبه خود قابل تحسین است.

به منظور بررسی رابطه عدالت و پیشرفت در دولت دینی، لازم است پیش از هر چیز مفاهیم مرتبط با آنها شناخته شود. از این‌رو، ارتباط مفاهیم پیشرفت، عدالت و دولت دینی توضیح داده خواهد شد. سپس با توجه به کاربرد مناسب هر یک از این واژگان، رابطه عدالت و پیشرفت در دولت دینی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

## ۱. مفهوم و ماهیت پیشرفت در اسلام

«پیشرفت» از جمله مفاهیمی است که در دهه‌های اخیر، در اقتصاد و علوم اجتماعی کاربرد زیادی پیدا کرده است. این واژه، عمدتاً مربوط به مسائل اجتماعی، رشد اقتصادی و اموری از این قبیل است. ابتدا در این حوزه‌ها، شاخصه‌هایی برای توسعه و پیشرفت تعیین شد، اما به تدریج، کاربرد آن گسترده‌تر گردید. این مفهوم از مرز اقتصاد به سایر علوم اجتماعی، به خصوص جامعه‌شناسی سیاسی، سرایت پیدا کرد. هم‌اکنون نیز از این واژه به عنوان یک مفهوم اجتماعی، بحث‌های گسترده و تقریباً همه‌جانبه‌ای صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد، باید با توجه به مبانی فکری و ارزشی خود و صرف‌نظر از تعاریف و اصطلاحات بیان شده در این زمینه،

تعریفی از پیشرفت، آن هم نه تنها از بُعد اقتصادی و جامعه‌شناختی، بلکه به عنوان یک مفهوم انسان‌شناختی فلسفی ارائه کنیم.

صرف نظر از معادل‌های این واژه در زبان‌های دیگر، واژه «پیشرفت»، از نظر تحلیلی، بر این معنا دلالت دارد که یک راه و مسیری وجود دارد که باید آن را پیمود. این پیمودن باید رو به جلو باشد. از تحلیل این واژه، سه مفهوم دیگر به دست می‌آید: راه و مسیر؛ پیمودن راه و مسیر؛ رو به جلو بودن در طول مسیر. اگر این سه واژه را به درستی در نظر بگیریم، مفهوم دیگری به نام «مقصد» از آنها به دست می‌آید که این راه باید به آن ختم شود. بنابراین، ما در تحلیل مفهوم پیشرفت، لازم است این چهار مفهوم را در بینش اسلامی و بینشی مبتنی بر مبانی فکری و ارزشی خود معنا کنیم.

در بینش اسلامی، ویژگی‌های انسانی مختص به مسائل مادی و دنیوی، که در علوم اجتماعی بر آن تأکید می‌شود نیست، زیرا این علوم، عمدتاً، علمی سکولار هستند و توجهی به مسائل معنوی، الهی و غیرمادی انسان، ندارند. اگر هم در این علوم گاهی بحث از معنویات مطرح می‌شود، اصولاً توجه اصلی معطوف به اهداف مادی همچون لذایذ و رفاه است. این معنویات در قلمرو زندگی مادی معنا و مفهوم می‌یابند. مثلاً عدالت، معنویت، ایثار و فداکاری در این قلمرو از اموری قلمداد می‌شود، که نتایجش مربوط به همین زندگی دنیوی است. اما بر اساس بینش اسلامی، زندگی انسان، بسیار وسیع، گسترده و فراتر از این معانی است به گونه‌ای که زندگی مادی و دنیوی انسان، تنها نقطه‌ای در این مسیر طولانی انسانیت شناخته می‌شود. اساساً کل زندگی دنیا در مقابل آخرت، چیز قابل محاسبه‌ای شمرده نمی‌شود؛ زیرا زندگی دنیا متناهی و زندگی اخروی نامتناهی است. بنابراین، نمی‌توان پیشرفت انسان - و نه صرفاً پیشرفت اقتصادی - را منحصر به چیزهایی دانست که به امور مادی بازمی‌گردد، بلکه باید پیش از هر چیز تلقی خود را نسبت به انسان و ابعاد وجودی او بیان کرد. پیشرفت انسان باید در ابعاد وجودی خودش ملاحظه شود؛ بعضی از ابعاد کوچک انسان مربوط به زندگی دنیاست، اما او ابعاد بسیار گسترده و وسیع‌تری دارد که می‌توان گفت قوام انسانیت انسان به همان ابعاد است.

بنابراین، پیشرفت را باید براساس مقصد نهایی انسان تعریف کرد. براساس بینش اسلامی، تمام زندگی دنیا، راه و مسیری است به سمت مقصدی که در این دنیای مادی وجود ندارد، بلکه نهایت مسیر، رسیدن به خداوند است: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ». (نجم: ۴۲) پس در این

دنیای مادی، مقصد نهایی وجود ندارد. هر چه از آن به عنوان مقصد یاد می‌شود، مقصد نسبی است. اهداف و اغراض دنیوی هم نسبی است. تمام اینها مقدمه رسیدن به آن مقصد و هدف نهایی است. و طبعاً راهی که برای نیل به آن معتقد است، میل به بی‌نهایت دارد. هر پیشرفتی هم که در آن مسیر صورت می‌گیرد، باید پیشرفتی باشد که به سوی آن مقصد حرکت می‌کند. بنابراین، تنها اگر در برخی ابعاد، رشدی و حرکتی صورت پذیرد، پیشرفت واقعی محسوب نمی‌گردد. چنان‌که رشد اقتصادی نیز به همین شکل است و رشد اقتصادی در بعضی از ابعاد، همانند رشد بعضی اندام‌ها در بدن است. اگر دست یا پای کسی رشد کند، اما سایر اجزا متناسب با آن رشد نکنند، این رشد، واقعی نیست. رشد واقعی آن است که همه اندام، متوازن و متناسب بزرگ شوند. بنابراین پیشرفت واقعی، باید در همه ابعاد وجود انسان و به طور متناسب و متوازن صورت گیرد.

حاصل آنکه، براساس نگرش اسلامی در تحلیل مفهوم و ماهیت «پیشرفت» باید نکاتی را مدنظر داشت که برخی از آنها به طور کلی با بینش‌های دیگر متفاوت است. نکته مهم در تعیین هدف نهایی است که در بینش‌های دیگر چنین هدفی وجود ندارد. بر فرض که صاحبان بینش‌های دیگر، به زعم خود، ایمان هم داشته باشند، اما آن را در مباحث اجتماعی تأثیر نمی‌دهند. در نتیجه، آنان در عرصه اجتماعی، همین اهداف دنیوی را مد نظر قرار می‌دهند. این دسته از سکولارها، منکر خدا و معنویات نیستند، اما در اهداف و ابعاد اجتماعی، خدا و معنویات را دخیل نمی‌دانند. علوم انسانی رایج فعلی، بجز بخشی از الهیات و فلسفه الهی، به این معنا سکولار است. اما ما به عنوان یک مسلمان، باید خدا و معنویات را در معادلات عرصه اجتماعی در نظر بگیریم و معتقد باشیم که همه تحقیقات علمی باید به عنوان مقدمه و وسیله‌ای برای رسیدن به آن هدف نهایی در نظر گرفته شود. ما معتقدیم که خداوند انسان را برای این آفرید تا از تمام ظرفیت‌های این دنیا برای رسیدن به آن هدف اعلی استفاده کند. در انسان و در این عالم، چیز لغوی وجود ندارد. انسان‌ها باید از همه نعمت‌ها و مواهب، تنها برای رسیدن به آن هدف نهایی استفاده کنند. اگر استفاده از برخی نعمت‌ها، تضادی با آن هدف نهایی داشته باشد، هیچ مطلوبیتی نخواهد داشت؛ چرا که مقدمه‌ای که منتج به نتیجه نباشد، هیچ ارزشی ندارد. اما اگر استفاده از آن نعمت‌ها و مواهب، در جهت آن هدف باشد، می‌تواند ارزشمند قلمداد گردد. بنابراین، پیشرفت به اعتقاد ما عبارت است از حرکت رو به جلو و رو به کمال انسان، که مشتمل بر تمام ابعاد وجودی انسان، به طور متوازن و متناسب باشد.

## ۲. مفهوم و ماهیت عدالت در اسلام

از میان مفاهیم «عدالت»، «پیشرفت» و «دولت دینی»، روشن‌ترین مفهوم، مفهوم عدالت است، به طوری که بنا به ادعای برخی، این مفهوم نه تنها احتیاجی به تعریف ندارد، بلکه امکان تعریف نیز برای آن وجود ندارد؛ چون برای توضیح این مفهوم، مفهومی روشن‌تر نمی‌توان یافت. اما این مفهوم، با تمام وضوحش، دارای پیچیدگی‌هایی نیز هست که به دشواری می‌توان از آنها عبور کرد.

«عدل» واژه‌ای عربی است که در زبان فارسی معادل آن «داد» است.<sup>۱</sup> ولی خوش‌بختانه، واژه‌های «عدل» و «عدالت» در فارسی ناآشنا تر از واژه «داد» نیست، بلکه اگر بخواهیم داد و دادگری را معنا کنیم، باید آن را به «عدل» معنا کنیم.<sup>۲</sup> اگر به موارد استعمال لغوی واژه «عدالت» دقت شود، ریشه معنای این واژه، یک جفت از یک شیء را در حالت متعادل گویند. به عبارت دیگر، دو چیزی که حکم دو لنگه از یک جفت را دارند و بین آن دو لنگه، ارتباط تنگاتنگی برقرار باشد به گونه‌ای که همواره با هم مورد مقایسه قرار گیرند. این شیء اگر در حالتی قرار گیرد که هیچ یک از دو لنگه بر دیگری ترجیح پیدا نکند، عدل محقق می‌شود. این عدل از همین جا وام گرفته شده است. از این رو، هرگاه دو لنگه یک‌بار که روی مرکبی قرار داده می‌شد، گفته می‌شد که این دو لنگه با هم متعادلند؛ یعنی به گونه‌ای نیست که یکی سنگین‌تر باشد و فشار بیشتری وارد کند. استفاده از کلمه «عدل» هم که در زبان تجار و غیر آنها استفاده می‌شد و به عنوان یک واحد سنجش به کار می‌رفت، به همین لحاظ بوده است؛ زیرا یک عدل بار، لنگه باری بود که بر روی استر و یا حیوان دیگری قرار می‌دادند.<sup>۳</sup>

پس این واژه، در اصل، به این معناست که دو لنگه‌ای که با هم مقایسه می‌شوند، ترجیحی برای هیچ‌کدام بر دیگری نباشد. یکی از لوازم چنین معنایی این است که بین آنها مساوات برقرار باشد. البته ممکن است در اصل مفهوم «عدالت»، مفهوم مساوات خوابیده باشد؛ چرا که مساوات یک مفهوم کمی است که در ریاضیات به کار می‌رود. حال آنکه عدالت یک مفهوم ریاضی نیست. در هر حال، هرگاه دو چیز با هم مقایسه گردند و هیچ کدام سنگین‌تر از دیگری نباشد و بر دیگری غالب نگردد، همین امر می‌تواند منشأ انتزاع مفهوم مساوات شود. از این رو، در بسیاری از موارد، عدالت را به برابری و مساوات ترجمه می‌کنند. این به جهت در نظر گرفتن لوازمی است که در برخی موارد، در اجرای عدالت، به خصوص در موارد محسوس، مترتب می‌شود. طبعاً تمام مفاهیم ریشه در محسوسات دارد و بعد، از محسوسات فراتر رفته، به اموری

معنوی تعمیم داده می‌شود. یک سلسله مفاهیم اعتباری در ظرف اجتماع وجود دارد که ریشه در محسوسات دارد. زمانی که در ظرف اجتماع، مقایسه‌ای میان دو حالتی که در یک شی در نظر گرفته می‌شود، انجام پذیرد و در نتیجه، یکی از دو حالت بر دیگری غلبه نیابد، عدالت در عرصه اجتماع تحقق یافته است. در اینجا مفهوم عدالت در امور اعتباری اجتماعی به کار رفته است. وقتی در تعریف عدالت گفته می‌شود: «إعطاء كل ذي حق حقه»، آن مفهوم برابری، مساوات و تعادل در اینجا به این صورت است که کسی از حق، و در نتیجه استحقاقی برخوردار است و این حق، امری اعتباری است که برای او ثابت است. شخص دیگر، مکلف است تا آن حق را به او عطا کند. اگر میان آنچه عطا می‌شود با آنچه که او استحقاقش را دارد، توازن وجود داشته باشد، عدالت محقق خواهد شد. اما اگر آنچه که به این شخص داده می‌شود، با آنچه استحقاقش را دارد، برابری نکند، در این صورت، یک لنگه (که همان لنگه حق اوست) سنگین تر می‌شود؛ در این صورت، عدالت محقق نگردیده است. گویا در مفاهیم اعتباری اجتماعی، به خصوص در آنجا که مربوط به حقوق می‌شود، این جهت از عدالت در آن لحاظ شده است.

مفهوم عدالت، در علوم انسانی دیگر، نظیر اخلاق هم مطرح شده است، طبق نظریه معروف ارسطویی در اخلاق، ملاک ارزش‌ها عدل است و این عدل، به معنی اعتدال بین افراط و تفریط است.<sup>۴</sup> در اینجا هم آن حیثیتی که در مورد واژه عدالت مطرح گردید، وجود دارد؛ زیرا در اینجا هم بین طرفین مقایسه می‌شود و سنگینی یا عدم سنگینی در یکی از دو طرف مورد سنجش قرار می‌گیرد. اگر یکی از طرفین سنگین تر شود، جانب افراط است و اگر سبک‌تر شود، جانب تفریط است و این دو اگر در حالت اعتدال قرار داشته باشند، عدالت محقق گردیده است. از اینجا است که در مباحث ارزشی، این مفهوم شکل خاصی به خود گرفت و تبدیل به اصل و اساس ارزش‌های اخلاقی گردید. بر این اساس، این مفهوم به عنوان اعتدال بین افراط و تفریط در تمام قوا و به عنوان ملاک فضیلت اخلاقی مطرح گردید.

در اینجا نیز مشاهده می‌شود که آن مسئله برابر بودن دو لنگه و در حد اعتدال بودن شاهین ترازو، همچنان در مفهوم عدالت لحاظ گردیده است. اما این مفهوم ارسطویی از عدالت، ربطی به عدالت اجتماعی ندارد. در بحث از عدالت به مفهوم اجتماعی آن، در مقابل «عدل»، واژه «ظلم» قرار می‌گیرد، اما در مفهوم ارسطویی، در مقابل عدل، افراط و تفریط یا ردایل قرار

می‌گیرد از این‌رو، الهیون این مفاهیم را فراتر از حد این اعتباریات بردند و در مسائل الهی هم، عدالت را به عنوان صفتی از صفات خداوند متعال مطرح ساختند. حتی در برخی فرقه‌های مسیحیت، بزرگ‌ترین و معروف‌ترین صفت خداوند، عدالت شمرده شده است. البته در فرهنگ دینی ما چنین نیست. ما معتقدیم بسیاری از صفات دیگر همچون رحمان، رحیم، خالق و... وجود دارد که معروف‌تر از آن صفت است.

به هر حال، این نهایت تعمیم مفهوم عدالت است که اول از محسوسات به اعتباریات و سپس، از اعتباریات به ماورای مادیات توسعه داده می‌شود. در بحث کنونی عدالت، نه عدالت به آن معنای لغوی خالص، نه به معنای اخلاقی و نه به معنای الهی است، بلکه در اینجا عدالت به مفهوم اجتماعی و حقوقی آن مطرح است.

از آنچه گذشت می‌توان به این مطلب رسید که، در مفهوم لغوی عدالت، می‌توان به چند معنا اشاره کرد که بازگشت همه آن معانی، و حتی معانی متضاد با یکدیگر، به آن ماده بازگشت دارد. در اصطلاح نیز، معانی واژه «عدالت»، شبیه مشترک لفظی است. یعنی معانی آن کاملاً متفاوت است و به زحمت می‌توان جهت مشترکی بین آن معانی پیدا کرد. به عنوان نمونه، ما در فرهنگ خود، عدالت را در چند بُعد، به خدا نسبت می‌دهیم؛ یکی در بُعد تکوین است که در آنجا گفته می‌شود خداوند متعال در آفرینش خود، عدالت را رعایت کرده است. در اینجا عدالت نه به معنای مساوات است و نه به معنای «اعطاء کل ذی حق حقه»، بلکه مفهوم خاصی است که تفسیر آن به مسئله حکمت و نظام احسن بر می‌گردد؛ یعنی خداوند عالم را به گونه‌ای آفریده است که به صورت یک پازل، اجزای آن آنچنان به هم مرتبط هستند که در مجموع، بهترین نظام را به وجود می‌آورد. در اینجا مفهوم عدالت به معنای مساوات نیست؛ چرا که بدیهی است مخلوقات همه با هم مساوی نیستند و اساساً اگر مساوی بودند، خلقت این عالم معنا پیدا نمی‌کرد؛ زیرا زیبایی و کمال این عالم به تفاوت‌های آن است. اگر انسان‌ها همه مرد یا همه زن بودند یا همه زیبا یا همه زشت بودند، دیگر کمال انسان تحقق نمی‌یافت. همچنین واژه عدالت در اینجا به مفهوم «اعطاء کل ذی حق حقه» نیست؛ چرا که هیچ موجودی قبل از اینکه آفریده شود، چیزی نیست تا حقی داشته باشد: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» (انسان: ۱). هیچ مخلوقی بر خداوند حقی ندارد، مگر آنکه بعد از اینکه خداوند او را آفرید، خود، حقی برای او قرار دهد. بنابراین، عدالت خدا در آفرینش، یعنی هر چیزی در

نظام احسن، جای خودش را دارد و جای هر کدام از آنها نسبت به چیز دیگر و مجموعاً نسبت به کل سنجیده می‌شود. این عدالت، ناشی از آفرینش خود خداست. کس دیگری در این زمینه طرحی نداده است. از آنچه گذشت، می‌توان دریافت که عدالت در مفهوم تکوینی آن، تقریباً با حکمت مرادف است.

اما واژه «عدالت» معنای دیگری هم دارد که مربوط به امور تشریحی است. این همان است که در کاربرد عرفی بیشتر شایع است. عدالت خداوند در امور تشریحی نیز در چندین بعد مطرح می‌گردد: یکی آنکه خداوند به هیچ موجودی بیش از توانش تکلیفی را تعیین نکرده است: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶). پس برای هر کس در حد وسعش تکلیف تعیین گردیده است. اگر خداوند تکلیف «ما لا یطاق» می‌کرد، از عدالت خارج می‌گردید. به عبارت دیگر، باید تناسبی میان تشریح قانون و ظرفیت آن کسی که برای او قانون تشریح می‌گردد، وجود داشته باشد. به یک معنا می‌توان گفت در اینجا «وضع کل شیء فی موضعه» اقتضا می‌کند که برای هر کس، قانون متناسب با ظرفیت او تشریح گردد.

عدالت در معنای دوم تشریحی خود، بیانگر این است که تکالیفی که خداوند متوجه انسان‌ها می‌سازد، نه تنها خارج از وسع آنها نیست، بلکه تبعیض‌آمیز هم نیست؛ یعنی ملاک تکلیف در هر کس وجود داشته باشد، تکلیف متوجه او می‌گردد. چنین نیست که خداوند برای کسی که ملاک تکلیفی دارد، تکلیفی را وضع کند و کس دیگری که همان ملاک را دارد، از آن تکلیف معاف دارد.

معنای دیگر عدالت در عالم تشریح، که به خداوند انتساب داده می‌شود، در مقام تعیین ثواب و عقاب است. اعطای ثواب یا کیفر از سوی خداوند متناسب با آن عملی است که فرد انجام می‌دهد. این نمونه هم، از مظاهر عدل الهی است که عمدتاً در قیامت ظاهر می‌شود، اما بعضی از نمونه‌های آن در همین عالم هم محقق می‌گردد. پس، عدالت مفهومی است که از فعل تکوینی تا افعال تشریحی خداوند و اعطای ثواب و عقاب از سوی او اطلاق می‌گردد. اما در هر موردی، و دست کم در تکوین و تشریح، باید دو مفهوم مختلف را برای آن در نظر گرفت. و با یک تعریف نمی‌توان گفت که خداوند هم در تکوین و هم در تشریح عادل است. پس در ابعاد مختلفی می‌توان عدالت را به عنوان یک صفت کمالی برای خداوند ثابت کرد. اما آنچه اهمیت بیشتری دارد، این است که عدالت به عنوان یک ارزش در مورد انسان به چه مفهومی به کار می‌رود؟



گفته شد که طبق تعریفی که ارسطو از عدالت ارائه می‌دهد، عدالت به معنای اعتدال بین افراط و تفریط است. در اینجا عدالت، غیر از «اعطاء کل ذی حق حقه» و غیر از تساوی است. بلکه مراد این است که باید دو طرف افراط و تفریط را فرض نمود و به دنبال حد وسط میان آن دو بود. در این صورت، عدالت محقق می‌گردد. در این مفهوم از عدالت، دیگر صحبت بر سر این نیست که حق، به آن کس که صاحب حق است داده شود، بلکه فقط فرض می‌شود که چیزی دو طرف افراط و تفریط دارد. اگر از طرف افراط و تفریطش پرهیز شود و حد وسط گرفته شود، عدالت محقق می‌گردد. پس، عدالت در این بعد، مفهوم خاصی است که با اعتدال سازگار است. البته هرچند که عدالت و اعتدال هم‌ریشه هستند، اما این دو واژه در عرف، دارای مفهوم یکسان نیست. اگر این مفهوم عدالت با مفهوم عدالتی که در مورد خداوند در عالم تکوین مطرح می‌شود و یا با سایر مفاهیم عدالت، که در مورد خداوند کاربرد دارد، مقایسه شود، در می‌یابیم که این معنا، معنای دیگری است که به زحمت می‌توان جامعی بین آنها در نظر گرفت. حداکثر می‌توان گفت تناسبی بین این مفاهیم وجود دارد که منشأ انتقال از یک معنا به معنای دیگر می‌شود.

اما براساس معنای عدالت به «اعطاء کل ذی حق حقه»، عدالت آن است که به هر کس به همان میزانی داده شود که حق اوست و نه کمتر. لازمه چنین امری این است که با کسی تبعیض‌آمیز برخورد نشود. در اینجا یک «ذی حق» و یک «اعطاء کننده حق» وجود دارد که باید میان آن دو، رابطه‌ای برقرار باشد. مفروض این است که قبلاً حقی ثابت شده باشد. تعریف اخیر از عدالت، بازگشت به یک توتولوژی دارد؛ زیرا در تعریف «حق» گفته می‌شود: «آن چیزی است که باید به ذی حق داده شود». در تعریف عدالت هم گفته می‌شود: «اعطای حق به ذی حق» یعنی آنچه که باید به کسی بدهند، داده شود. پس حق، همان چیزی است که باید به ذی حق بدهند و عدالت هم آن چیزی است که حق ذی حق است و باید به او بدهند. پس بازگشت این تعریف از عدالت به یک نوع توتولوژی است. لذا گفته می‌شود که مفهوم «عدالت» بدیهی است و از آن بدیهی‌تر چیزی وجود ندارد. از این‌رو، این مفهوم از عدالت است که هیچ کارآیی در عمل ندارد؛ زیرا از آن نمی‌توان دریافت که حق هر کسی چه چیزی است که باید به او بدهند. این مفهوم فقط بیان می‌دارد که اگر حق هر کس داده شد، عدالت محقق می‌شود، ولی اینکه حق هر کس چیست، اختلافات از همین‌جا شروع می‌شود که در اینجا باید مبانی‌ای را ملاحظه کرد که براساس آن، حق افراد مشخص می‌گردد.

در یک معنای وسیع، باید ابتدا حق را برای خدا اثبات کنیم و طبق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه<sup>۵</sup> و امام زین‌العابدین علیه السلام در رساله حقوق،<sup>۶</sup> اصل همه حقوق، حق الله است. از همین حق است که سایر حقوق برای مخلوقات به دست می‌آید. این اصل، یک اصل بسیار کارساز، محکم و متقن در فلسفه ارزش‌های اسلامی است. بعید به نظر می‌رسد در سایر مکاتب فلسفی، این مفهوم درست تبیین شده باشد. اگر بتوان به خوبی ریشه‌یابی کرد که حق چیست، از کجا پیدا می‌شود، برای چه کسی ثابت می‌شود و چه کسی باید حق بدهد، در این صورت، به این نقطه خواهیم رسید که تا خدا به کسی حق ندهد، هیچ کس صاحب حق نمی‌شود. اصل و اساس تمام حقوق، حق اوست. به هر حال، هرگاه گفته می‌شود: عدالت این است که حق هر کسی را به او بدهند، باید مفروض بگیریم که قبلاً این حق، از جایی ثابت شده است. اما اینکه چگونه حق ثابت می‌گردد، بسیاری از حقوق وجود دارد که با بدهات عقل یا قریب به بدهات ثابت می‌شود. به عنوان نمونه، هر عاقلی، اگر مشاهده کند که کارگری با زحمت و تلاش خود، لقمه نانی به دست آورده و کسی بخواهد آن را از چنگ او به در آورد، حکم می‌کند که این حرکت، حرکتی ظالمانه است. یا اگر کسی بخواهد از کودک یتیمی، لقمه نانی را به زور بگیرد، هر عاقلی پی می‌برد که او رفتاری ظالمانه داشته است. اما اینکه دقیقاً حق چیست، چگونه تعیین می‌شود و منشأ حق چیست؟ به این آسانی به دست نمی‌آید. بسیاری از کسانی که در نهایت به این نتیجه می‌رسند که حق باید عادلانه باشد، ولی وقتی از آنان سؤال می‌شود که این حق عادلانه چیست، پاسخ می‌دهند: «حق هر کسی را به او دادن». این یک تعریف مبتلا به دور است.

باید یادآور شد آن عدالتی که مورد بحث ما در این نوشتار است، «عدالت اجتماعی» است؛ مفهومی که برای ما کارساز است، همان روشن‌ترین مفهوم عدالت است که معمولاً فلاسفه اخلاق، حقوق و سیاست روی آن تأکید دارند و آن عبارت است از: «اعطاء کل ذی حق حقه». البته این دسته از فلاسفه می‌پذیرند که از مفهوم «عدالت» نمی‌توان حقوق را تعیین کرد، بلکه حقوق باید از جاهای دیگری تعیین شود. عدالت در امور اجتماعی، خود دارای چندین مرحله است: یک مرحله این است که قوانین و مقررات اجتماعی عادلانه باشد، یعنی همان عناصر توازن و نفی افراط و تفریط یا رجحان یکی از طرفین باید رعایت شود. در اینجا می‌توان چند جهت را برای رعایت عدالت لحاظ نمود: یکی آن است که در اجتماع، مقررات نهایتاً به حق و تکلیف برگردد؛ یعنی در ظرف اجتماع، اگر برای کسی حقی قرار داده می‌شود، در مقابل آن

تکلیفی هم باید وجود داشته باشد و یا هر تکلیفی برای کسی در نظر گرفته می‌شود، در مقابل آن، حقی باید لحاظ شود. اگر تعادل و توازن بین حق و تکلیف رعایت گردد، عدالت در تشریح و قانونگذاری محقق می‌گردد.

در مرحله دیگر، عدالت در مقام قضاوت مطرح است. اگر اختلافی میان دو نفر به وجود آمد و مشاجره‌ای انجام گرفت، قاضی باید حکم به عدل نماید. در اینجا مفروض این است که مقرراتی وجود دارد که قاضی براساس آن قضاوت کند. در واقع، قاضی مقررات ثابت را بر موارد خاص تطبیق می‌دهد. در اینجا ممکن است گاهی قاضی اشتباه کند یا تعمداً حق کسی را نادیده انگارد؛ در این صورت، ظلم محقق می‌شود. ولی در صورتی که قاضی مقررات را دقیقاً اجرا کند، این، قضاوت به عدل است. مرحله بعد، تحقق عدالت در مرحله اعمال و اجرای قانون است که معمولاً شأن قوه مجریه است. در اینجا باید آنچه که قاضی حکم نموده، دقیقاً اجرا شود.

حاصل آنکه، در اینجا سه مرحله برای عدالت وجود دارد که باید در هر مرحله به معنای عدالت توجه داشت. در این مراحل، مفهومی که ما از عدالت در نظر داریم، همان معنایی است که در علوم اجتماعی و مسائل حقوقی به کار می‌رود.

### ۳. مفهوم و ماهیت دولت دینی

هر چند تعاریف مختلفی از دولت دینی ارائه گردیده است، اما فرض این است که مراد از دولت دینی، آن نهاد اجتماعی است که براساس ارزش‌های دینی بر سرکار آمده است و متصدی پیاده کردن ارزش‌های دینی در جامعه و محقق ساختن اهداف یک جامعه در چارچوب ارزش‌های دینی می‌باشد. پس دولت دینی، دولت مشروعی است که درصدد پیاده کردن احکام اسلامی در جامعه است.

### ۴. عدالت و وظایف دولت دینی

اگر از میان تعاریفی که از عدالت گردید، همان مفهوم دوری عدالت در نظر گرفته شود و گفته شود که وظیفه دولت دینی این است که حق مردم را به آنها بدهد، مطلب جدیدی به دست نمی‌آید و مشخص نمی‌شود که حق مردم چیست که باید به آنها داده شود. بنابراین، برای اثبات حقوق، قبل از اینکه به مفهوم عدالت حمل کنیم، باید پاسخ این سؤال را بیابیم که اساساً دولت به چه منظور بر سر کار آمده، فلسفه وجودی آن چیست و چه وظیفه‌ای بر دوش دارد؟

فلسفه وجود دولت این است که متکفل چندین امر گردد: اول آنکه، مقرراتی که مطابق مصالح جامعه است، وضع کند. دوم آنکه، امکاناتی که در جامعه وجود دارد (اعم از امکانات طبیعی یا کسبی) به گونه‌ای بین مردم توزیع کند و راه استفاده از آن را برای آنان باز گذارد که هر کس به اندازه استعداد و توانش بتواند از آنها بهره‌مند شود و تبعیضی در استفاده از امکانات وجود نداشته باشد. باید تمام افراد جامعه بتوانند از امکانات طبیعی مانند دریا، کوه، معادن و امثال آن بهره‌مند شوند. این‌گونه نباشد که این امکانات در اختیار کس، طایفه یا گروه خاصی باشد، بلکه زمینه باید به گونه‌ای فراهم گردد که همه افراد بتوانند از این مواهب بهره‌گیرند. در این صورت، اگر کسی تنبلی کرد و یا استعداد بهره‌گیری از این امکانات را نداشت، دیگر دولت مقصر نیست؛ زیرا نقص از آن فرد است. تنها دولت موظف است امکان بهره‌برداری از این امکانات را برای همه یکسان فراهم نماید.

یکی از وظایف دولت این است که نیازهای مادی جامعه را تأمین کند، به خصوص آن نیازهایی که تأمین آنها از دست افراد بر نمی‌آید. در هر جامعه‌ای گاهی مسائلی پیش می‌آید که افراد یا گروه خاصی، به تنهایی نمی‌توانند عهده‌دار آنها گردند. به عنوان نمونه، در هر جامعه‌ای، افراد معلولی وجود دارند که نمی‌توانند زندگی خود را تأمین کنند و یا کودکانی وجود دارند که نیازمند سرپرست هستند و یا بیمارانی هستند که مرض سختی دارند و خود، از عهده‌ی معالجه آن بر نمی‌آیند و یا به کشوری، تجاوزی صورت گرفته که باید از آن دفاع شود و فرد یا گروه خاصی نیز برای دفاع در برابر متجاوزان متعین نیست، بلکه باید مدیری اعمال مدیریت کند و افراد را به جبهه فرستد، هزینه جنگ را تأمین نماید، امکانات و تجهیزات برای نیروها فراهم کند تا دفاع صورت پذیرد و امنیت برای کشور حاصل شود. همین وظیفه تأمین امنیت را دولت‌ها در عرصه داخلی هم دارند و موظفند تدابیری بیاندیشند تا نظم و امنیت در کشور پایدار باشد.

براساس بینش اسلامی، دولت یک وظیفه دیگر هم دارد و آن این است که زمینه رشد معنوی انسان‌ها را فراهم کند. این هدف، هدف اصلی است و سایر اهداف مقدمه برای نیل به این هدف است. در جامعه اسلامی باید دولت سعی کند استعدادهای معنوی افراد را، هر چه بیشتر و بهتر، به فعلیت برساند. در حقیقت، دولت اسلامی موظف است با فراهم نمودن امکانات لازم، زمینه‌ای فراهم نماید تا بیشترین مردم به بهترین کمالات معنوی نائل گردند. براساس

بینش اسلامی، انسان به هیچ وجه برای خوردن آفریده نشده است، بلکه خوردن برای ادامه حیات او لازم است. ادامه حیات فرد برای بقای نسل بشر، بقای نسل بشر هم به این منظور است که انسان‌ها با دست خود و به اختیار خویش، به کمال، که همان مقام قرب الهی است، دست یابند. وجود دولت هم برای این است که زمینه فعلیت یافتن این امر را فراهم نماید. این همان چیزی است که در فلسفه‌های سیاسی موجود دیگر، به خصوص فلسفه سکولار، مغفول مانده است. در فلسفه یونان باستان، نکته‌ای که توسط افلاطون<sup>۷</sup> و ارسطو<sup>۸</sup> مطرح گردید و سپس فارابی<sup>۹</sup> در دوران اسلامی به خوبی آن را پروراند، این بود که دولت باید زمینه کمال و سعادت انسان‌ها را فراهم کند. کمال و سعادت حقیقی انسان بدون معنویت و فضایل اخلاقی حاصل نمی‌شود. پس، وظیفه دولت این است که در جهت تکامل معنوی و فضایل اخلاقی انسان‌ها هم تلاش کند. هرچند که این دسته از اندیشمندان به این مسائل توجه داشتند، اما در فلسفه دوره مدرنیته، این حرف‌ها فراموش گردید و به ندرت، کسی در این زمینه سخنی می‌گوید.

حال که وظایف دولت مشخص گردید، اگر دولت به این وظایف خود عمل کند، در این صورت مصداقی از عدالت را که عبارت است از: «وضع کل شیء فی موضعه» یا «اعطاء کل ذی حق حقه»، محقق ساخته است. پس، کل وظایف دولت را می‌توان تحت مفهوم عدالت، به معنایی که ذکر گردید، جا داد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که تمام فضایی که در حوزه سیاست مطرح می‌شود، در همین معنا از عدالت گنجانیده شده است. بنابراین، کل وظایف دولت اسلامی در عدالت خلاصه می‌شود؛ یعنی دولت موظف است حق هر کس را به او بدهد و از حقوق مردم این است که امنیت و رفاهشان تأمین گردد. نفس همین سعی در تأمین امنیت و رفاه مردم، عدالت است؛ زیرا مردم حق دارند این امور را از دولت بخواهند. از این رو، هر زمان که آنها را دولت در اختیار مردم قرار داد، عدالت محقق گردیده است. البته اگر عدالت را به این معنا نگیریم، بلکه آن را فقط به معنی رفع تبعیض بدانیم، در آن صورت نمی‌توان ادعا کرد که تنها وظیفه دولت اسلامی، اجرای عدالت است.

##### ۵. رابطه پیشرفت و عدالت در دولت اسلامی

اگر در این بحث، عدالت را به همان معنای عام در نظر بگیریم و توجه داشته باشیم که تأمین نیازمندی‌های بشر و سعی در کمالات انسان، امری ذو مراتب است؛ یعنی هم، سعی در تأمین

نیازمندی‌های بشر و هم آن کمالات، ذو مراتب است، در این صورت، برآیند همه وظایف دولت اسلامی عبارت خواهد بود از: «سعی در رسیدن بیشترین انسان‌ها به بهترین کمالات». اما سؤالی که مطرح می‌گردد این است که، «بیشترین» در اینجا چه محدوده‌ای را شامل می‌شود؟ پاسخ این است که این امر تابع شرایط مختلف است: زمانی ممکن است «بیشترین»، در یک جامعه مثلاً ۷۰ میلیونی، ۷ میلیون نفر باشد. حتی ممکن است آن «بیشتری» که واقعاً به آن کمال نهایی می‌رسند، از ۷ هزار نفر هم تجاوز نکند، ولی معنای آن این نیست که وظیفه نسبت به دیگران ساقط شده است؛ زیرا مصادیق نازل‌تری هم وجود دارد که تکلیف نسبت به آنان ساقط نمی‌گردد، برای مثال اگر آن ۷ هزار نفر به بالاترین کمالات دست یافتند، سایر افراد هم بیشترین‌هایی هستند که می‌توانند به مرتبه نازله کمال برسند.

پس، وظیفه دولت اسلامی هم توجه به «بیشترین» و هم توجه به «بهترین» است. پیشرفت، چه در امور مادی و چه در امور معنوی، در همین مقوله واقع می‌شود؛ چرا که ما پیشرفت را یا با معیارهای کمی می‌سنجیم یا به یک معنای عام اجتماعی در نظر می‌گیریم که فراتر از کمیت‌های اقتصادی و اجتماعی و امثال اینهاست و شامل پیشرفت فرهنگی، اخلاقی، معنوی و روحی هم می‌شود. حتی در اقتصاد هم ما پیشرفت را تنها با آن شاخص‌هایی که در بحث رشد و توسعه مطرح می‌کنند، همچون درآمد سرانه ملی نمی‌سنجیم، بلکه پیشرفت را نسبت به تک تک افراد هم باید بسنجیم؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، باید بیشترین افراد به بهترین کمالاتشان برسند.

بنابراین، اگر اقتصاددانان آمار دهند که بر فرض کشوری دارای رشد سالانه ۷ درصد بوده، اما در عمل، منافع حاصل از این رشد و آن ارزش‌های افزوده‌ای که در نتیجه آن به دست آمده است، در اختیار ۵ درصد مردم قرار گرفت، در این صورت، آیا می‌توان ادعا کرد که این کشور به پیشرفت دست یافته است؟! پاسخ به این سؤال براساس تعاریفی که از پیشرفت شده است، متفاوت است. اگر ما در پیشرفت واقعی جامعه، هم همه افراد یا بیشترین معدل افراد را در نظر بگیریم و هم مفهوم کمالات را نسبت به کمالات مادی توسعه بدهیم تا شامل کمالات اخلاقی، فرهنگی، معنوی و الهی نیز گردد، در این صورت، حق مردم بر دولت است که در تمام این موارد، تلاش نماید. در صورتی که دولت همه تلاش خود را در این جهت صورت دهد، پس حق مردم را داده است و این همان عدالت است. بنابراین، سعی در پیشبرد

جامعه و رسیدن جامعه به پیشرفت، خود، یکی از مصادیق عدالت خواهد بود و هیچ تضادی با مفهوم عدالت ندارد.

اما آیا امکان دارد که عدالت در تضاد با پیشرفت قرار گیرد؟ پاسخ این است که ممکن است در نگاه اقتصاد خرد، دولتی برنامه‌ای را در جامعه به اجرا گذارد که در نتیجه آن، پیشرفت علمی، فناوری، صنعتی و امثال آنها، ضریب مثبت داشته باشد، اما بهره‌های اقتصادی رشدی نکند یا احياناً گاهی هم رشد منفی داشته باشد. در واقع، در اینجا بیشترین مردم از سرمایه‌ها، موجودی و امکانات کشور استفاده می‌کنند و کمیت فردی لحاظ گردیده است. اما آن شاخص‌هایی که در رشد اقتصاد کلان در نظر گرفته شده است، تحقق نیافته است. در این صورت، بین پیشرفت و عدالت، تفاوت و تضاد ایجاد می‌شود: چرا که در عدالت باید دو چیز لحاظ شود؛ یکی، بیشترین افراد جامعه و دیگری، بهترین کمالات مطلوب. اگر این «بیشترین» با «بهترین» تضاد پیدا کند و برای اینکه بیشترین افراد جامعه از کمالات مادی بهره‌مند شوند، مقداری از استفاده طبقه سرمایه‌دار کم شود و در نتیجه، درآمد سرانه ملی کاهش یابد، در این صورت، هرچند بیشترین افراد جامعه بهره‌مند گردیده‌اند و نیازهای زندگی‌شان تأمین شده است و از فقر نجات یافته‌اند، اما دیگر از آن استفاده‌های کلان خبری نیست. مثلاً دیگر کسی ثروتی ندارد تا بتواند ماهواره یا سفینه فضایی بسازد تا به کره مریخ برود. در اینجا چه باید گفت و کدام را باید مقدم کرد؟ آیا در اینجا باید سعی کنیم تا بعضی از افراد به آن مرتبه رفاه برسند یا اینکه باید اکثریت افراد به نیازهای ضروری زندگی‌شان برسند و از فقر نجات پیدا کنند؟

تضاد دیگر در جایی است که پیشرفت اقتصادی مانع از پیشرفت معنوی شود؛ یعنی اگر دولتی بخواهد امکاناتش را صرف رشد معنوی و اخلاقی مردم کند و از فسادهای اخلاقی و ضد بشری جلوگیری نماید، ممکن است درآمدهای اقتصادی کاهش یابد؛ چرا که در دنیای امروز، بیشترین ارقام درآمدها از محل معاملات کالاهایی است که مربوط به فساد اخلاقی، مواد مخدر، قاچاق انسان، ادوات جنگی و اموری از این قبیل است. اگر دولتی بخواهد بودجه کلانی را صرف آموزش و پرورش و فراهم نمودن زمینه‌های رشد فضایل اخلاقی و معنوی مردم کند، در این صورت، از درآمدهای عمومی کشور کاسته خواهد شد. در اینجا، آیا پیشرفت با همین معنای شایع اصطلاحی اقتصادی‌اش مقدم است یا باید عدالت را بر آن مقدم داشت؟ طبق اصطلاحات رایج، این‌گونه تعارض‌ها میان عدالت و پیشرفت مصداق پیدا می‌کند.

اما اگر پیشرفت را به مفهوم اسلامی آن در نظر بگیریم و آن را شامل پیشرفت‌های معنوی بدانیم و عدالت را هم عبارت بدانیم از اینکه حق هر گروهی یا هر فردی از جامعه داده شود، در این صورت، یکی از حقوق، فراهم ساختن زمینه‌ها و امکانات لازم برای نیل به همین پیشرفت‌های معنوی جامعه است. در اینجا نه تنها تزامنی میان آن دو پیش نمی‌آید، بلکه پیشرفت در جهت عدالت قرار می‌گیرد و تبدیل به یکی از مصادیق آن می‌گردد. در این صورت، چنانچه فرض شود که مثلاً دولتی اگر بخواهد در شهری وسایلی فراهم کند تا رشد معنوی و اخلاقی افراد جامع را بالا ببرد، در نتیجه، ۱۰ درصد مردم به کمالات اخلاقی بسیار بالایی می‌رسند، اما ۹۰ درصد آنان، در همان سطح باقی می‌مانند؛ یعنی به دلیل اینکه امکانات کافی در دست نیست، این امکانات موجود، صرف فراهم نمودن زمینه‌های کمالات و فضایل اخلاقی و معنوی برای یک عده معدودی می‌شود.

حال سؤال این است که در چنین جایی چه باید کرد؟ آیا باید آن ۱۰ درصد را به درجه بالای کمالات اخلاقی و معنوی رساند یا اینکه باید آموزش و پرورش را در سطوح گوناگون جامعه توسعه داد. در این صورت، آن‌گونه افراد با آن درجه کمالات یافت نخواهند شد؟ مثال عینی‌تر، همان مسئله‌ای بود که در ابتدای انقلاب مطرح گردیده بود. در آن متن، این مسئله مطرح بود که آیا باید بیشتر بودجه صرف مدارس غیرانتفاعی گردد که محل پرورش نخبگان و تیزهوشان است یا اینکه باید صرف آموزش‌های عمومی برای تمام دانش‌آموزان، هرچند دانش‌آموزان کم استعداد نیز بشود؟ این مسئله در دوره دولت شهید رجایی و باهنر مطرح بود و پس از آن هم در عرصه سیاست‌گذاری نوسانات و تغییراتی پیدا شد. هم‌اینک نیز هنوز این مسئله به قوت خود باقی است که دولت تا چه اندازه باید بودجه صرف نخبه‌پروری کند آیا امکانات آموزش و پرورش را باید به طور مساوی بین همه تقسیم کند یا اینکه برای نخبگان و تیزهوشان باید امتیازات خاصی در نظر گیرد، هر چند این امر موجب شود تا از هزینه دیگران کم شود.

این مطلب جای بحث فراوان دارد. اما راه‌حلی کلی که می‌توان در اینجا ارائه کرد، این است که در اینجا باید محاسبه کرد؛ بدین شکل که وقتی برای همه افراد، یک سطح معنویات یا معلوماتی افزوده می‌شود، برای این معلومات، رقمی را می‌توان به دست آورد. مثلاً اگر ۶ میلیون انسان، هر کدام ۵ درجه ترقی پیدا کنند، حاصل آن ۳۰ میلیون می‌شود. اما اگر ما نخبگانی را



بخواهیم با همین بودجه تربیت کنیم، بفرض که تعدادشان همین مقدار باشد، اما هر کدام از آنها ۲۰۰۰ درجه رشد کنند، حاصل ضرب به شدت افزایش می‌یابد. بنابراین، اگر با همان بودجه توانستیم تعداد برابری از نخبگان را با درجه بالاتری از ترقی، تربیت نماییم، در این صورت، اولویت در این است که این بودجه صرف همان افراد نخبه شود. اما اگر حاصل ضرب ارزش‌هایی که از تربیت عموم مردم به دست می‌آید، بیشتر باشد، در این صورت، باید این بودجه صرف آنان گردد. پس، در اینجا برای اولویت‌بندی، آنچه مهم است ارزیابی برآیند ارزش‌هایی است که حاصل می‌شود. البته این در صورتی است که جمع میان تربیت عموم مردم و نخبگان فراهم نباشد؛ والا باید بین آن دو جمع کرد. راه‌حل مذکور، هرچند که ممکن است راه‌بدی نباشد، اما با توجه به آن نظر کلانی که گفته شد و براساس آن ما باید در نظر بگیریم که کل جامعه بر دولت چه حقی دارد، قانع‌کننده نخواهد بود. پس اگر آن حقوق، طبق ملاک‌ها و شاخص‌های خاص خود، تعیین گردید، اعطای آنها، هم منجر به تحقق عدالت و هم پیشرفت می‌شود. بنابراین، در سطح کلان، هیچ تضادی بین عدالت و پیشرفت وجود نخواهد داشت و حتی امکان دارد که هم پیشرفت در حد مطلوب آن و هم عدالت به نحو مطلوب آن تحقق گردد.

مسئله‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که بینش اسلامی تا چه اندازه می‌تواند در ترسیم رابطه میان پیشرفت و عدالت در سه مرحله قانونگذاری، قضاوت و اجرا تأثیرگذار باشد؟ به عنوان نمونه، یکی از عرصه‌های طرح بحث پیشرفت، در اقتصاد است. در اینجا باید دید که براساس بینش اسلامی، در اقتصاد، مسئله عدالت، کجا و چگونه مطرح می‌شود؟ اولین مرحله عدالت در اقتصاد، در توزیع منابع اولیه است؛ منابع اولیه‌ای که کسی در ایجاد آن نقشی نداشته و خدادادی است. اگر هم زمانی کسی در ایجاد آن نقشی داشته، هم‌اینک دیگر آن ارتباط قطع است. در حال حاضر، این منابع موهبتی در دست ماست. مسئله اساسی این است که منابع اولیه همچون دریاها، فضا، زمین‌ها، جنگل‌ها و امثال آنها، چگونه باید تقسیم شود؟ یکی از وظایف حکومت این است که منابع اولیه را در اختیار شهروندان قرار دهد تا بتوانند از آن استفاده کنند. در اینجا نیز گرایش‌های مختلفی وجود دارد. اما اصل عدالتی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که امکان بهره‌برداری از این منابع اولیه برای همه افراد فراهم شود. در اینجا، عدالت در مقابل تبعیض قرار می‌گیرد، نه در مقابل ظلم یا در مقابل افراط و تفریط.

پس از این که امکان بهره‌وری از منابع اولیه برای همه فراهم شد، کسی نمی‌تواند بگوید بر فرض، این جنگل، معدن، دریا و یا هر یک از منابع اولیه دیگر، متعلق به من است. هیچ کس حق ندارد از آن استفاده کند. پس، در این مرحله از اجرای عدالت، متصدی اجرای قانون باید امکان بهره‌برداری از مواهب الهی یا منابع اولیه را به طور یکسان فراهم نماید. بدیهی است بعد از اینکه این منابع در اختیار همگان قرار گرفت، کسانی که از قدرت بدنی بالاتری برخوردارند و یا دارای برتری‌های فکری، تخصص بیشتر و مهارت افزون‌تری هستند، بیشتر می‌توانند از این منابع استفاده کنند. در اینجا، که فردی با زور و قوه خود منابع بیشتری را به سوی خود جلب می‌نماید، استفاده از آن منابع برای او با دیگران مساوی نخواهد بود. در اینجا باید مقرراتی عادلانه وضع شود. حال، اینکه عدالت در اینجا چیست، گرایش‌های مارکسیستی، سوسیالیستی و کمونیستی ملاکی را ارائه می‌دهند و گرایش‌های لیبرال هم، ملاکی در نقطه مقابل آن عرضه می‌دارند. در اینجا لازم است عدالت در مقام قانونگذاری، رعایت شود. طبعاً آن کس که تلاش بیشتری صورت دهد، باید از حق افزون‌تری نسبت به دستاورد کار خویش برخوردار باشد. در اینجا، عدالت با مساوات نمی‌سازد. در واقع، عدالت در نفی تساوی نهفته است؛ چرا که کسی کار بیشتری انجام داده تا بتواند بخش زیادتری از منابع و مواهب را به دست آورد. در اینجا، این فعالیت بیشتر، منشأ حق بیشتری می‌شود. این حق، تکلیفی برای دیگران جهت رعایت حق او ایجاد می‌کند. مقررات در اینجا ناظر به این حق و تکلیف است و به یک معنا، آن حقی که برای این فرد قائل می‌شوند، باید با آن نیرویی که صرف کرده توازن داشته باشد.

البته تقریباً در تمام اجتماعات، برای عضویت در اجتماع، حقی در نظر گرفته می‌شود. و هیچ کس نمی‌گوید کسانی که هیچ فعالیت اقتصادی هم انجام نداده‌اند و یا نتوانسته‌اند انجام دهند (همچون معلولین، کودکان، عاجزین و ...)، هیچ حقی در جامعه ندارند. در این گونه موارد، براساس نگرش‌های مختلف، در قانون پیش‌بینی‌هایی صورت می‌گیرد. سوسیالیست‌ها که معتقدند مالکیت متعلق به جامعه است، این افراد معلول، کور و عاجز، افرادی از همین جامعه‌اند. از این رو، کل آنها در مالکیت جامعه سهیم هستند. این افراد هم به خودی خود از حقوق مذکور برخوردارند. از سوی دیگر، لیبرال‌ها معتقدند که در هر صورت، افراد در درون جامعه به هم تعلقاتی دارند و این می‌طلبد که اخلاق منشأ وضع قانون در جامعه باشد. به هر حال، اگر براساس منشأ اخلاقی، قانونی وضع گردید، این قانون باید عمل شود. هر چند در این قانون، چنین افراد عاجزی صاحب حق گردند.

اسلام در این گونه موارد، مبانی خاصی دارد و هیچ یک از مبانی سوسیالیست‌ها یا لیبرال‌ها را نمی‌پذیرد؛ چرا که مبانی آنها به قدری ضعیف است که قابل اخذ نیست. مثلاً این جمله سوسیال‌ها که می‌گویند جامعه حق دارد، پس این عضو جامعه هم صاحب حق است، حرفی بی‌مناسبت؛ چون به هر حال، در این جامعه، موجود معلولی به وجود آمده که هیچ مشارکتی در تأسیس یا تقویت یا حتی ابقاء جامعه نداشته و بنابراین، هیچ حقی هم بر کسی ندارد. چطور شما می‌گویید همین که او عضو جامعه شد صاحب حق می‌گردد؟! عضو بدن اگر فلج شود و کاری از آن بر نیاید، آن را بریده و دور می‌اندازند. این فرد هم عضو فلجی در جامعه است. غیر از زحمت برای جامعه چیزی ندارد. از این‌رو، دیدیم که چگونه در زمان استالین، معلولین و عاجزین را به سیبری فرستادند تا از شرشان خلاص گردند. الان هم چون سوسیال‌ها نمی‌توانند چنین کنند و افکار عمومی جامعه چنین برخوردی را بر نمی‌تابد، تلاش می‌کنند تا هر طور شده، اضطراراً، حقوقی را برای این افراد تعریف نمایند. حال آنکه، هیچ مبنای عقلانی بر این کار خود ندارند. لیبرال‌ها هم به دلیل تبعیت از مبانی اومانیستی و سکولار، نمی‌توانند هیچ حقی را عقلاً برای چنین افرادی ثابت کنند، بلکه تنها روی جهات عاطفی و یا به جهت ضرورت‌های اجتماعی است، که حقوقی را برای این افراد در نظر می‌گیرند تا اولاً، احساسات و عواطف جامعه جریحه‌دار نگردد و ثانیاً، نارضایتی این دسته از افراد منجر به ناآرامی و اغتشاش نگردد.

اما براساس بینش اسلام، باید به این پرسش پاسخ داد که اساساً خداوند به چه منظور این جهان را آفرید؟ آیا خلقت انسان تنها به منظور خوردن، خوابیدن و کار کردن انسان است یا برای رشد انسانیت او؟ پاسخ مشخص است. خداوند به منظور ارتقای مقام انسانیت انسان و پیشرفت او به سمت کمال، او را آفرید. حال اگر در قسمتی از این روند، ضعفی پیدا شد، اگر آن ضعف، موجب شود تا رشد انسانیت انسان به کلی متوقف شود، در اینجا باید ترمیم‌هایی براساس نظام احسن صورت پذیرد. نظام احسن اقتضا می‌کند که آن انسان در مسیر رشد انسانیت خود، نیاز به خوردن هم پیدا کند و اگر آن خوردنی را در اختیار نداشت، باید بخشی از سهم دیگران را به او داد. مالیات، زکات و منابع مالی دیگر دولت اسلامی بر همین مبنا قابل توجیه است. پس بر مبنای اسلامی برای این مسئله می‌توان توجیه عقلانی پیدا کرد؛ زیرا هدف الهی از آفرینش انسان باید تحقق پیدا کند. ما معتقدیم مالکیت از آن خداست و او این جهان هستی را به این منظور آفرید تا با تلاش تمام انسان‌ها، آن هدف الهی تحقق پیدا کند. لذا وظیفه‌ای برای همه مردم جعل می‌شود که بخشی از اموال خود را به کسانی بدهند که فاقد آن

اموالند و به آن نیاز دارند. این یکی از تأثیراتی است که بینش اسلامی در جعل قوانین و توزیع منابع می‌گذارد.

حاصل آنکه، علاوه بر اینکه در توزیع منابع اولیه، لازم است تا امکان بهره‌برداری برای همه فراهم شود، در مرحله بعد یعنی در مواردی که تولید صورت می‌گیرد نیز این بحث مطرح است که هر یک از این افراد جامعه، چه اندازه حق بهره‌برداری می‌توانند داشته باشند. مرحله دیگری از تعامل پیشرفت و عدالت، که براساس مبانی غیراسلامی توجیه ندارد، اما براساس بینش اسلامی توجیه‌پذیر است، مربوط به پیشرفت در امور مذهبی و معنوی است. تعلیم علوم الهی که نتیجه‌ای برای زندگی مادی بشر ندارد، طبق مبانی سکولار هیچ توجیهی ندارد، مگر در حد اطلاع از تاریخ. اما براساس بینش اسلامی، چنین مصارفی کاملاً توجیه‌پذیر است؛ زیرا اساساً قوام انسانیت انسان به همین امور است: اگر این موارد تأمین نشود، انسان هدف را گم خواهد کرد و نقض غرض خواهد شد. پس، در بین دستاوردهایی که تمام مردم صرف می‌کنند، بخشی از آن باید صرف چیزی شود که مهم‌ترین هدف آفرینش انسان است. این تأثیر مهمی است که اندیشه اسلامی در ترسیم تعامل و رابطه میان پیشرفت و عدالت دارد. در سایر قوانین نیز چنین است. به عنوان نمونه، در قوانین اقتصادی، اقتصاد لیبرال تأکید دارد که به هر طریق ممکن باید به سرمایه خود افزود مگر آنجا که موجب اغتشاش در جامعه شود. اما در اسلام، چنین نیست، بلکه همه چیز باید در جهت منافع مردم باشد، آن هم نه نفعی تنها مادی، بلکه نفعی که به تکامل واقعی انسان بیانجامد.

### نتیجه‌گیری

در بحث از جایگاه عدالت و پیشرفت در دولت دینی و رابطه میان آن‌دو، ابتدا ماهیت مفاهیم مورد نظر را مشخص ساختیم. مشخص گردید که مراد از «پیشرفت»، حرکت رو به جلو و رو به کمال انسان است که علاوه بر ابعاد مادی، ابعاد معنوی او را نیز شامل می‌گردد. البته در صورتی این پیشرفت محقق خواهد شد که این حرکت متوازن و متناسب جلو رود. در بحث از مفهوم «عدالت» نیز مشخص گردید که تعاریف گوناگونی از عدالت در حوزه‌های مختلف ارائه گردیده، اما آن مفهومی که به عنوان عدالت اجتماعی در این بحث برای ما حائز اهمیت است، عبارت است از: «اعطاء کل ذی حق حقه». این مفهوم در عرصه اجتماع در سه بعد قانونگذاری، قضاوت و مرحله اجرای قانون مطرح می‌گردد. مراد از «دولت دینی» هم، آن نهاد اجتماعی است که

براساس ارزش‌های دینی بر سرکار آمده است و متصدی پیاده کردن ارزش‌های دینی در جامعه و محقق ساختن اهداف یک جامعه در چارچوب ارزش‌های دینی می‌باشد.

در بحث وظایف دولت دینی در حوزه تحقق عدالت نیز مشخص شد که اگر دولت دینی به وظایف محوله خود عمل کند، در این صورت مصداقی از عدالت را که عبارت است از: «وضع کل شیء فی موضعه» یا «اعطاء کل ذی حق حقه»، محقق ساخته است. پس، کل وظایف دولت را می‌توان تحت عنوان عدالت، جا داد.

در بحث از رابطه پیشرفت و عدالت در دولت اسلامی نیز مشخص گردید که براساس بینش اسلامی، این دو واژه هیچ تعارض یا تضادی با هم ندارند. وظیفه دولت اسلامی این است که در تحقق سعادت و فضیلت برای افراد جامعه، هم توجه به «بیشترین» و هم توجه به «بهترین» داشته باشد تا مصداقی از عدالت تحقق یابد. پس، در دولت اسلامی همواره باید بیشترین افراد به بهترین کمالات دست یابند. اگر در تحقق پیشرفت برای یک جامعه، همه افراد و یا بیشترین آنها به بهترین کمالات دست یابند، در آن صورت، این پیشرفت در راستای تحقق عدالت بوده است. البته براساس بینش اسلامی، کمالات توسعه داشته، شامل کمالات مادی، اخلاقی، فرهنگی، معنوی و الهی است.

مختصر آنکه، اگر پیشرفت به مفهوم اسلامی آن در نظر گرفته شود و شامل پیشرفت‌های معنوی نیز گردد و عدالت هم عبارت باشد از اینکه حق هر گروه یا فردی از جامعه داده شود، در این صورت، یکی از حقوق، فراهم ساختن زمینه‌ها و امکانات لازم برای نیل به همین پیشرفت‌های معنوی جامعه است. در اینجا نه تنها تزامنی پیش نمی‌آید، بلکه پیشرفت در جهت عدالت قرار می‌گیرد و تبدیل به یکی از مصادیق آن می‌گردد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۳۴، ذیل واژه «عدل»، ص ۱۲۱.
۲. ر.ک: همان، ج ۲۲، ذیل واژه «داد»، ص ۱۸.
۳. ر.ک: همان، لغت‌نامه، ج ۲۲، ذیل واژه «عدل»، ص ۱۲۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ذیل واژه «عدل»، ص ۸۵.
۴. ارسطاطالیس، اخلاق نیکوماخوس، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۶۲.
۵. نهج البلاغه، خ ۲۱۶.
۶. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۵۴، باب جمله مما ینبغی القيام به من الحقوق الواجبة و المندوبه، حدیث ۱.
۷. افلاطون، جمهور، کتاب چهارم، فراز ۴۲۴، ص ۲۱۹ و کتاب هفتم، فراز ۵۲۰ و ۵۲۱، ص ۴۰۵-۴۰۷.
۸. ارسطو، سیاست، کتاب سوم، ص ۱۲۳.
۹. ابو نصر الفارابی، کتاب آراء اهل المدينة الفاضلة، ص ۱۱۷.

منابع

- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۶ق.
- ارسطاطالیس، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران، دانشگاه تهران، بی‌تا.
- ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، ج سوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، زیر نظر مجد معین، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- الفارابی، ابو نصر، آراء اهل المدينة الفاضلة، بیروت، دار المشرق، ۱۹۹۶م، ج ۷.
- النوری الطبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسة آل البيت ﷺ لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق، ج ۲.

